



۲۰۱۸/۰۶/۲۰

س. ح. روغ

موضع جناب راوش و موضع جناب پدram چرا موضع ما نیست؟

«...کویر بزرگ و بزرگ تر می شود...»

وای بر آن که کویر را پنهان می دارد»

''' نیچه '''

« ننگ و نام »

بحثی با نویسنده پُرکار جناب سلیمان راوش

قسمت اول

بخش چارم

بند دوم

۲

بحث کنیم؟

بلی! بحث می کنیم!

پدram خودش چقدر برای گشودن بحث آماده است؟ آیا پدram حقیقتاً آش دهن سوزی در تبق دارد؟ در محک

بحث، سخن پدram چقدر رمق دارد؟؟

در یکی دو مثال دقیق می شویم -

پدram، در "تاریخ دین" سخن می گوید:

«... چرا رو به قبله، رو به کعبه، نماز می خوانیم؟ برای این که هویت دینی ما را نشان داده بتوانیم... بحث شده... کتاب نوشته شده...»^۱

اینک به جناب پدram عرض شود که این که مسلمانان «روی آوردن به جانب قبله» می گویند؛ این یک اقدام عرب بود برای منسوخ ساختن ادیان قبلی-

آیین مهر اثرات عمیقی در همه ادیان مابعد گذاشت؛ آرامش دوستدار حق بجانب نیست آن جا که سه دین بزرگ سامی را از نظر تاثیر آیین زرتشت برآورد می کند؟ خود آیین زرتشت، و بعد همه ادیان سامی، به شدت زیر تاثیر دو آیین زنجادی و آیین مهر بوده اند؛ دو آیین زنجادی و مهر، بیشتر از همه آیین ها، بر سرنوشت عقیده و اندیشه در حوزه ما «مهر» زدند؛ تحقیق امروزی میگوید که مفهوم اهرمن در آیین زرتشت، صورت تاریک ساخته شده مهر است؛ زرتشت، طی مجادله های شدید و خونین، بالاخره مهر را دچار «آفتاب گرفتگی» کرد؛ بروشنی باید نوشت عمیق ترین مبانی تفکر در حوزه ما منتج از آیین مهر هستند؛ مفاهیم عدل؛ عدل الهی؛ برابری؛ نور^۲؛ وارستگی و آزادگی {بعد تر مفهوم اروپایی آزادی از همین دو مفهوم برخاست}؛ بخشندگی و سخاوت؛ ازل و ابد؛ جهان بالا و جهان پایین؛ بازگشت جاودانه؛ ظاهر و باطن؛ مذکر و مؤنث؛ و ازینگونه، منتهج هایی از آیین مهر {و آیین زنجادی} هستند؛ مولانا که می گوید «آفتاب آمد دلیل آفتاب!»، به آیین مهر اقتدا می کند!

مفهوم «هور» در زبان پشتو و مفهوم «خور» در زبان دری، هنوز هم بمعنای «آفتاب» معمول است؛ مفهوم «هور» بمعنای کوه میقات {با نور} در تورات وارد شد؛ در نص یک سوره بنام «هور»^۳ منسوب شد.

با انتشار آیین مهر در بین النهرین و عربستان تا فلسطین و مصر، قاعده بر این گذاشته شده بود که همه معابد مهری {مهرابه ها} رخ بسوی «آفتاب برآمد» گشوده شوند؛ با حلول اسلام، به تصریح نص، آن قاعده آیین مهر منسوخ ساخته شد و «روی به جانب قبله» نافذ شد؛ این انفاذ، از سنخ مبطلات است: «حق آمد و باطل از میان برخاست»؛ بگونه ای همان که عبید زاکانی «مذهب مختار» در برابر «مذهب منسوخ» می آورد؛ این تجویز، من باب التأسیس، نه ربطی با «هویت» دینی مسلمانان داشته است و من باب التأسیس، نه مقصد از آن کدام «حصر» هویتی برای مسلمانان بوده است. وانگهی در زیر این «سقف رسمی» که گذاشته شد، جریان آیین های گونه گون در حوزه ما ادامه یافت، و این جریان به ساختار و مضمون وجدان در حوزه ما یک مبنای تلیقی و بیشتر "پان ته یستی" داد؛ و مردم، چه در بقیه و چه در تقیه، این وجدان اعتقادی تلیقی {و حتی التقاطی} خود را در حکمت، در عقاید، و در مناسک، منعکس ساختند؛ فلسفه

^۱ - پدram؛ مورخ ۲۰۱۵، ۲۰۲، ۰۸.

^۲ - آرامش دوستدار: امتناع تفکر در فرهنگ دینی؛ پاریس؛ ۲۰۰۴؛ ص ۱۱۵: «زرتشت که نفوذ ژرف تاریخی اش در سه دین بزرگ سامی غیر قابل تردید است...»

^۳ - مفهوم «نور» که مفهوم کلیدی حکمت سهروردی قرارگفت، مسبوق است به دین و آموزش مانی؛ و مانی مفهوم نور را از آیین مهر برگرفت.

^۴ - راوش می نویسد که آیین مهر و آیین زنجادی یکی هستند؛ این یک خبط بسیار خشن است؛ راوش در جلد ۱ و ۲ کتاب «نام و ننگ» در باره آیین های زنجادی و مهر، به «نقل جامع»، مطالبی درج می کند، که از نظر کوشش برای بازیابی این دو آیین، با ارزش هستند؛ اما مفاهیم این دو آیین را نمی تواند پیگیری کند.

^۵ - «بن هور» در عبری بمعنای «آن که در همان کوه به میقات نور رسیده است»؛ «هور» در عربی بمعنای «تالاب» آنقدر بزرگ که آفتاب از یک سر آن طلوع می کند و در سر دیگر آن غروب می کند؛ هورالعظیم یا «هور الهویزه» نام یک تالاب بسیار بزرگ در میان عراق و ایران بوده است؛ از نیزارهای این تالاب ها در تاریخ اکاد و سومر و بابل ذکر است. در تاریخ از آتش سوزی های بزرگ در این نیزارها گزارش شده است. بابلی ها برای نگهداری آتش، آتش را در نیزارها «دفن» می کردند.

ابن سینا، بگفت البیرونی «فلسفه سینوی»، نمونه بارز این تلفیق در حکمت است؛ عرفان خراسانی نمونه بارز این تلفیق در اعتقاد است؛ و مراسم مرثی نمونه بارز این تلفیق در مناسک است؛ بگفت بیدل:

از بس به ساز و برگ دو رنگی نزاع ماست یک سجده بر دو قبله، هم، از اختراع ماست

کتاب های آخوند ها، خاصتاً در تاریخ ادیان، حجت نیستند.
جناب پدرام آخوند ها را بگذارد تا آخوند ها بر دارند!

پدرام در تاریخ فلسفه سخن می گوید:

«...بلی من رادیکال هستم! سقراط می گفت که شهروندی که در فکر خودش رادیکال نباشد، به هیچ دردی نمی خورد... سقراط می گفت باید چیز هایی را بهش حمله کنین که در جامعه تابو است...»^۶

اینک به جناب پدرام عرض شود که «رادیکال» یک کلمه لاتین - رومی است؛ و یونان قدیم، و سقراط، پیش از روم و لاتین بوده اند؛ سقراط نمی توانسته از این کلمه رادیکال اطلاعی داشته است؛ و بعد معنای نخستین مفهوم رادیکال با معنایی که بعد ها به آن رسید، متفاوت بوده است^۷؛ مفهوم رادیکال در معنای نخستین آن، عودت به ریشه ها را دعوت می کرده است و مضمون مخالف روشنگری داشته است؛ کاملاً برعکس گیب جناب پدرام، در آغاز، رادیکال بمعنای مخالفت با زیر سوال بردن سنت بوده است؛ رادیکال بمعنای سنت گرایی بوده است؛ و اما سقراط نه «سنت گرا» بوده است؛ و نه سقراط اصلاً همین مفهوم «سنت» را می شناخته است؛ و نه سقراط به کدام «تغییر» ریشه یی دعوت می کرده است؛ سقراط مفهوم «تغییر» را نمی شناخته است!

و بعد به جناب پدرام عرض شود که «تابو» یک لفظ «پلی نیزی» است و از بحرالکاهل می آید؛ و سقراط، اگر عاطل بوده و یا عاقل بوده، این بحرالکاهل را نه تنها نمی شناخته، بل این مفهوم تابو در کاربست اروپایی آن یک مفهوم نمادین است، و فروید این لفظ را نماد می گیرد تا وارد مباحث روانکاوی شود؛ سقراط نه تابو را می شناخته است، و نه صیب صد البته «تابوشکنی!»، را یابو شکنی می کرده؛ و نه می گفته است که به چیز هایی حمله کنید که در جامعه تابو هستند؛ سقراط «جامعه» را نمی شناخته است؛ سقراط رسالت خود را بیدار ساختن می دانست، و حتی نه تحریک کردن! بگفت کی بر کی گور، سقراط «نهایت ها» را در معرض دید قرار می داد. سقراط از راستی و فضیلت و عدالت سخن گفت!

در محاکمه ای که برای وی دایر کردند، سقراط گفت:

^۶- پدرام؛ مورخ ۱۰، ۲۰۱۷، ۱۰۰.

^۷- این تحول در معنا، و بنابراین کاربست، مفاهیم، در تاریخ فلسفه نمونه های بسیار دارد؛ مثلاً در بحث «کلیات» در فلسفه قرون وسطی، که از مباحث فلسفه ابن سینا هم است، مفهوم ریالیزم در مقابل نومیالیزم، بمعنای متفاوت از معنای امروزی آن، منظور می شده است. برای مطالعه بیشتر - اتیل ژیلسون: تاریخ فلسفه مسیحی در قرون وسطی؛ ترجمه رضا گندمی نصرآبادی؛ تهران ۱۳۸۹

«من همان خرمگسی^۸ هستم که اسپ اصیل، اما از فریبی به رخوت و غفلت رفته، آتن را پیوسته نیش می زند، تا بیدار شود!»

افلاطون، که برویت روایت وی تندیس سقراط در برابر جشمان ما ظاهر می شود، این جریان را در آپالوژی می آورد، و می نویسد که سقراط مردم را بر علیه بی اعتنایی در برابر جریان متعارف امور و بر علیه افکار عادی و غالب می شورانید؛ و مسواک سکوت را با سوالاتی می شکست، که مسکوت می گذشت!

و افلاطون لفظ^۹ Myops، که در فارسی ایرانی به خرمگس ترجمه شده است، را از زبان سقراط ذکر می کند؛ این «خرمگس» در تورات، یک افزوده یونانی است^{۱۰}؛ این خرمگس یک بیدار کننده است؛ این «خرمگس» یک سیمای انتقادی اجتماعی است؛ مارکس به همین قرینه خود را «انتقادی» می نامد؛ و پدram هم خوش دارد در آیینة همین قرینه پارینه، نارینه شود؛

سقراط بود که می گفت بحث کنیم؛ می گفت جدل سالم است؛ زیرا بحث و جدل، اندیشه می زیاند؛ پدram آن جا که می گوید بیابید بحث کنیم، یک گپ ظاهراً خرد و رزانه می گوید، اما با ظرافت جای خالی سقراط را با کلمه نشانی می کند تا خود را به جای سقراط قلمه شانی می کند!

خوب؛

دومونه از کتاب آوردم تا نشان داده باشیم که در آنچنان بحثی که جناب پدram می گشاید، می توان، و باید، باب و خطاب گشود؛ وانگهی جناب پدram که جدل را «جبقه»^{۱۱} می نهد، جنبه به تناقض می آرد؛ آن جا که از خیمه «پوهنتونکاری!!» تنور جنگ را هیمة می دهد! و به خون می گمارد:

«بگذار جوی خون جاری شود!»

چگونه است که پدram بر جوی خون چلیپا می زند، در کشوری که در دریای خون دست و پا می زند؟ اگر هرکسی گفت که بگذار خون جاری شود، سقراط چنین نگفت! سقراط از جنگ سخن نگفت! سقراط برای نجات آتن از جنگ پلپونزی سخن گفت! سقراط از آسان سخن نگفت! سقراط از انسان سخن گفت!

سقراطی گری، در افغانستان امروز و اکنون، این نیست که پدram می گوید؛ بل آن است که مجیب مهرداد، نجیب میشود: «... حیف و صدحیف جوانان مردم، حیف و صدحیف پدران، مادران و برادرانی که از دست می دهیم... این مردم چی هزاره، چی اوزبیک، چی پشتون و چی تاجیک سزاوار این نفرت نیستند؛ سزاوار این مرگ نیستند؛ سزاوار این جدایی ها نیستند... مردم باید به عشق، برادری و برابری ایمان بیاورند، که صراط مستقیم همین است؛ وقتی جز زیستن با هم چاره ای نداریم، پس باید انسانی زیستن را یاد بگیریم؛ تمرین کنیم و به آن اعتقاد داشته باشیم؛ ما پر از پیشداوری درباره هم هستیم؛ پر از کینه و حس ویرانگری در برابر هم هستیم؛ اگر قرار باشد صلح را و زیستن برادروار

^۸ - این مفهوم «خرمگس» در نخستین ترجمه های فارسی آثار افلاطون حذف شده بود؛ و به خوانندگان فارسی و دری نرسید؛
^۹ - محتمل است که لفظ «مگس» در زبان دری، از همین ریشه یونانی Myops می آید؛ اتل لیلیان وینیچ انگلیسی با نگاه به سرگذشت سقراط «گد فلای» را نوشت که همان کتاب معروف «خرمگس» است. این کتاب، کدام کتاب «چپ» نیست.
^{۱۰} - کتاب ارمیا : «مصر گوساله زیبا و نازکی است؛ خرمگس بسوی آن می آید؛ از شمال می آید»
^{۱۱} - «جبقه»، ترکی صفوی است بمعنای کلاه معمم و جواهر نشان که به جای تاج می نشست؛ و همانست که در گفتار دری «جغه» شده است: «... شاه سلطان حسین صفوی که دیگر توانایی ایستادگی نداشت با زدن «جبقه» خود بر سر محمود افغان تاج و تخت را تسلیم نمود...»/محمد شفیع تهرانی وارد: مرآت واردات؛ به تصحیح منصور صفت گل؛ تهران ۱۳۸۳؛ ص ۱۶

را تجربه کنیم، بدون اعتقاد به برابری و بدون پذیرش همدیگر، امرشدنی نیست. بدون اعتقاد به برابری فطری و ذاتی انسان ها صرفنظر از هر هویتی که بدان تعلق دارند. و این هویت باید گرامی داشته شود. ما از هر قوم و زبانی که هستیم در یک چیز مشترکیم، و آن سرنوشت مشترک است، سرنوشتی که با مرگ و فقر و بیماری و نفرت گره خورده است. امیدوارم این سرنوشت شوم روزی باهمدلی تغییر کند.

همه جنگ افروزان روزی که جنگ و مرگ و ویرانی فرابرسد از آن چی به آن باور دارند، سخت پشیمان خواهند شد...»^{۱۲}

این چنین است که سقراطی اندیشیدن را از مجیب مهرداد می آموزیم، و از لطیف پدram نمی آموزیم! به جناب پدram تبریک می گوئیم که به همه رسانه بی مایه بهم رسانده است، تا همه را از سایه های وهم ترسانده است؛ اما سخنان مجیب مهرداد را با تفصیل نقل کردیم تا آن را در برابر همه و همه و باز هم همه ویدیو های سخت یکنواخت جناب پدram قرار بدهیم و بپرسیم که جناب پدram در کجا سقراطی گپ می زند؟؟ این چنین است که وقتی با پدram وارد بحث می شویم، به اولین شگافی که بر می خوریم، شگاف است میان پدramی که سیاست را قراضه می کند؛ با پدramی که، به سعایت، به سقراط عریضه می کند!

پایان قسمت دوم



قسمت اول این مطلب را با فشار بر لینک آتی مطالعه فرمائید:

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Rogh_h_maoze_rawesh_o_pedram_maozemaanest_q1.pdf

^{۱۲} - مجیب مهرداد؛ فیسبوک؛ مورخ ۲۰،۰۵،۲۰۱۸ و ۲۲،۰۵،۲۰۱۸